

## صفویان در گیلان

صفویان، منسوب به شیخ صفی‌الدین<sup>۱</sup> اردبیلی، سلسله‌ای که از ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ ه.ق در ایران به سلطنت رسیدند. مؤسس این سلسله شاه اسماعیل است که توانست اساس وحدت ملی را بر پایه‌ی محکم مذهب بنا گذارد. وی نه فقط سراسر کشور ایران را تحت یک حکومت درآورد، بلکه به واسطه‌ی رسمی کردن مذهب تشیع، هم مردم ایران را با یکدیگر متحد و متفق کرد و هم آنان را وادار نمود که زیر بار اقوام مسلمان کشورهای اطراف، مخصوصاً دولت عثمانی نروند. شیخ صفی‌الدین عارف معروف بود. پس از او پسرش صدرالدین جای او را گرفت و پس از او پسرش خواجه علی مقتدای سلسله‌ی صفویه گردید. بعد از او پسرش شیخ ابراهیم معروف به شیخ شاه، جای او نشست. بعد از شیخ شاه، پسر کوچک‌ترش، شیخ جنید جانشین وی شد. شیخ جنید به دیار بکر در ترکیه رفت و مورد توجه اوزون حسن پادشاه آق‌یویونلو واقع گردید.<sup>۲</sup> اوزون حسن، خواهر خود خدیجه را به نکاح او درآورد و به این وسیله مریدان شیخ جنید را به سوی خود جلب کرد و ده هزار صوفی سلحشور حاضر به خدمت او گردید.

شیخ جنید، با بدست آوردن این موقعیت، تصمیم گرفت از مقام معنوی خود به صورت سلطان ظاهری استفاده کند که در جنگ با شروان شاه در شروان آذربایجان کشته شد. پسرش شیخ حیدر، نزد اوزون حسن مقرب گردید و دختر اوزون حسن «عالم شاه بیگم» را به نکاح خود درآورد. شیخ حیدر، امر داد تا مریدان وی به جای کلاه ترکی، کلاه سرخ رنگ (تاج دوازده ترک که به رمز دوازده امام است) بر سر گذارند.

۱- شیخ صفی‌الدین اسحاق بن امین‌الدین جبرائیل عارف نامی ایران، از مردم کلخوران (یک فرسنگی) اردبیل است. وی در کودکی، موقر و متوجه به امور دینی بود. چون در اردبیل مرشدی صاحب حال نیافت و آوازه‌ی شیخ نجیب‌الدین شیرازی را شنید به شیراز رفت ولی شیخ رحلت کرده بود. در مدت توقف در شیراز، با مشایخ فارس از جمله شیخ سعدی شاعر معروف آشنا گردید.

پسر و جانشین شیخ نجیب‌الدین، موسوم به ظهیرالدین، صفی را گفت: امروز کسی که رفع حجاب کند و ترا به مقصد رهنمون گردد، فقط شیخ زاهد گیلانی است که در گیلان قرب ولایت شما، بر لب دریا خلوتی دارد.

صفی پس از چهار سال به خدمت شیخ زاهد گیلانی رسید و از او پذیرایی کامل دید. در این وقت شیخ زاهد شصت سال داشت و در بقیه‌ی عمر او (۲۲ سال)، شیخ صفی در خدمتش به سر برد. شیخ صفی با دختر شیخ زاهد ازدواج کرد و پسرش صدرالدین نوه‌ی شیخ زاهد گیلانی است. پس از فوت شیخ زاهد، شیخ صفی به مقام ارشاد رسید در سال ۷۳۵ ه.ق در گذشت و مقبره‌اش در اردبیل، مزار شیعیان و صوفیان است.

شیخ صفی و اولادش تا شیخ جنید، فقط مرشد و پیر طریقت بودند. اما شیخ جنید، جد شاه اسماعیل بر آن شد که سلطنت صوری را با سلطنت معنوی توأم گرداند.

۲- امرای قره قویونلو و آق قویونلو، دو گروه از ترکمانان در آذربایجان بودند که به علت داشتن علم‌های گوسفند سیاه، به قره قویونلو و علم‌های گوسفند سفید، آق قویونلو نامیده می‌شدند.

امیران قره قویونلو در نیمه‌ی دوم قرن هشتم هجری ۷۸۰-۸۷۴ (۱۳۷۸-۱۴۶۹ میلادی) بر نواحی آذربایجان غربی تا دریاچه‌ی وان در ترکیه، حکومت داشتند. معروف‌ترین حاکمان این سلسله، قره یوسف بود که با امیر تیمور مبارزه می‌کرد. پس از مرگ تیمور به قدرت رسید. این خاندان توسط اوزون حسن رئیس طایفه‌ی آق قویونلو منقرض شد.

امرای آق قویونلو، ۷۸۰-۹۰۸ (۱۳۷۸-۱۵۰۲ میلادی) آذربایجان تا دیار بکر را تحت حکومت خود داشتند که سرانجام در جنگ بزرگ «شُرور» به دست شاه اسماعیل صفوی، منقرض شدند.

به همین جهت این گروه را قزلباش (سرخ‌سر) گفتند. شیخ حیدر نیز در جنگ با شروان‌شاه گشته شد. شاه اسماعیل پسر شیخ حیدر و عالم‌شاه بیگم، دنباله‌ی اقدامات پدر را گرفت. شروان را مسخر کرد و پس از مغلوب کردن ترکمانان در شُرور در بهار سال ۹۰۷ هـ ق (۱۵۰۲ میلادی) به نام شاه اسماعیل در تبریز تاج سلطنت ایران را بر سر نهاد.

شاه اسماعیل ظرف چند سال از خراسان تا هرات و از خلیج فارس تا فرات را به تصرف خود درآورد و با هم‌مرز شدن با دولت عثمانی و بروز اختلافات بین شیعه و سنی و تبلیغات وسیع طرفداران دو طرف، سلطان سلیم عثمانی جنگ گسترده‌ای را با ۸۰/۰۰۰ نفر سربازان «ینی چری» علیه شاه اسماعیل آغاز نمود و در چالدران در سال ۹۲۰ هجری (۱۵۱۴ میلادی)، به کمک توپ‌های جنگی بر وی پیروز شد و تا تبریز پیش آمد.

سلطان سلیم اول که پدر خود را کشته و به شاهی رسیده بود، قصد داشت بر تمام ممالک اسلامی دست یابد. اما در این پیروزی، به خاطر پایداری مردم آذربایجان، بدون اخذ نتیجه، راهی تصرف مصر گردید.

شاه اسماعیل مؤسس سلسله‌ی صفویه، گذشته از شجاعت و جوانمردی، از نظر اعتقادی هم مروّج مذهب شیعه در ایران گردید. و مذهب شیعه را مذهب رسمی ایران قرار داد و مبلغانی برای تبلیغ به اطراف فرستاد و سپاه منظم قزلباش را تشکیل داد. او قصد داشت سراسر خاک ایران را از نفوذ بیگانگان به دور دارد و دولتی مستقل و متحد پدید آورد. اما دوره‌ی حکومتش کوتاه بود و پس از ۲۷ سال سلطنت درگذشت.

شاه عباس، با کشتن و کور کردن پسران خود، توانست ۴۲ سال با استبداد بر ایران حکومت کند!

پادشاهان سلسله‌ی صفویه ۹۰۷ - ۱۱۴۸ هـ . ق (۱۵۰۲ - ۱۷۳۶ میلادی) عبارتند از:

۱- شاه اسماعیل اول	جلوس در سال	۹۰۷	هجری قمری	(مدت سلطنت ۲۷ سال)
۲- شاه طهماسب اول	//	۹۳۰	//	۵۴
۳- شاه اسماعیل ثانی	//	۹۸۴	//	۱
۴- سلطان محمدخداپنده	//	۹۸۵	//	۱۱
۵- شاه عباس اول (کبیر)	//	۹۹۶	//	۴۲
۶- شاه صفی	//	۱۰۳۸	//	۱۴
۷- شاه عباس دوم	//	۱۰۵۲	//	۲۵
۸- شاه سلیمان اول	//	۱۰۷۷	//	۲۸
۹- سلطان حسین	//	۱۱۰۵	//	۳۰
۱۰- طهماسب دوم	//	۱۱۳۵	//	۹
۱۱- عباس سوم	//	۱۱۴۴	//	۱۱۴۸

سلسله‌ی صفویه در حقیقت در سال ۱۱۳۵ هـ ق (۱۷۲۲ میلادی) با حمله‌ی محمود افغان و

تصرف اصفهان، منقرض گردید و سلطنت طهماسب دوم و عباس سوم اسمی بود.<sup>۱</sup>

### خان احمد گیلانی و شاه طهماسب

اوایل دوران صفویه، گیلان وضع مطلوبی نداشت. زیرا خشکسالی و قحطی در ایران، در گیلان نیز تأثیر گذاشته بود. هرچند در دوران شاه اسماعیل اندکی از وخامت اوضاع کاسته شد. اما در دوران فرزندش شاه طهماسب، موجب بروز شورش روستائیان و پیشه‌وران نیز گردید. خان احمد گیلانی حاکم بیه پیش که با دختر شاه اسماعیل -خیرالنسا بیگم- ازدواج کرده بود، پس از افتخار دامادی شاه اسماعیل، به لقب «مظفرالسلطان» در اطاعت شاه صفوی درآمد. اما در زمان سلطنت شاه طهماسب رابطه‌ی بین حاکم گیلان و شاه صفوی رو به تیرگی و خصومت نهاد.

دشمنان خارجی چون عبیدخان ازبک و سلطان سلیم عثمانی از این فرصت استفاده کردند و بر این آتش دامن زدند. سلطان سلیم که سرمست از پیروزی در جنگ چالدران بود، طی نامه‌ای حاکم گیلان را علیه شاه صفوی تحریک نمود و نوشت: «... به شما که پادشاه گیلان باشید، لازم است که با امرای اطراف و همسایگان خود همدست شده از سرزمین خود، فتنه و پیکار آغاز کنید و به یاری و مددکاری ما امیدوار باشید.»<sup>۲</sup>

پس از سلطان سلیم، جانشین او سلطان سلیمان قانونی هم طی نامه‌ای، همین تقاضا را از امیر دویاج نمود و از او خواست: «به هر وضعی که توانند و لایق دانند در تنقیص ملک و مال و اهلاک اعوان و رجال ضلالت آن ملاحظه و زنداقه (قزلباش)، کوشش و اهتمام نمایند.»<sup>۳</sup> سلاطین عثمانی، هیچ‌گاه در جهت حمایت و ارسال کمک به شورشیان داخل ایران، اقدامی ننمودند. اهدافشان این بود که دولت صفوی را مرتباً در داخل قلمرو سیاسی خود، با انواع درگیری‌ها مشغول سازند. زیرا وقتی امیر دویاج به استقبال سلطان عثمانی تا اوجان تبریز شتافت، مورد حمایت او قرار نگرفت. در عوض او را مورد غضب شاه طهماسب قرار داد تا جایی که شاه طهماسب با نادیده گرفتن پیوند خانوادگی خود با امیر دویاج، او را شکست سختی داد.

شاه طهماسب، سلطان با استعدادی نبود. جز افزودن مالیات‌های اضافی به نام «توفیر و تفاوت»، اثر دیگری نداشت. او در هیچ شهر از رعایای خود شکایت نمی‌پذیرفت و در مقابل مردم ظاهر نمی‌شد. او بیست سال بر اسب ننشست و یازده سال از کاخ خویش خارج نگشت.<sup>۴</sup>

پس از شاه طهماسب، میان دو پسر او اسماعیل و حیدر میرزا اختلاف افتاد. لذا وقتی که اسماعیل میرزا در قزوین به عنوان «شاه اسماعیل دوم» تاج شاهی بر سر گذاشت، طرفداران او برادرش را کشتند و خود نیز با بی‌رحمی در مدت یک سال همه‌ی شاهزادگان صفوی را به قتل

۱- طبقات سلاطین اسلام، استانلی لین پل، ترجمه‌ی عباس اقبال، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳، ص ۲۳۰.

۲- شرح جنگ‌ها و تاریخ زندگانی شاه اسماعیل صفوی، رحیم زاده صفوی، به اهتمام یوسف پور صفوی، کتابفروشی خیام، بی‌جا، ۱۳۴۱، ص ۴۰۸.

۳- منشآت اسلامی، فریدون بیگ، ج ۱، ص ۵۴۰.

۴- تاریخ ایران، بطروشفسکی و دیگران، ترجمه کریم کشاورز، ص ۴۸۹.

رساند و با دولت عثمانی اتحاد برقرار نمود که مذهب شیعه را از رسمیت بیندازد. اما در سال ۹۸۵ هـ ق درگذشت.

بعد از او برادرش محمد میرزا که بعدها به سلطان محمد خدابنده معروف گردید، به سلطنت رسید. سلطان محمد خدابنده در سال ۹۹۶ هـ ق فرزند خود، عباس را که ۱۸ سال داشت، به جای خود، نشانند و او به عنوان شاه عباس که بعداً لقب «کبیر» یافت، به پادشاهی رسید.

### گیلان و شاه عباس

در زمان شاه عباس، گیلان بار دیگر مورد تهاجم قرار گرفت. چون بین شاه و خان احمد گیلانی، باردیگر اختلاف پدید آمد.

شاه عباس با ۳۰/۰۰۰ پیاده، قصد تسخیر گیلان نمود. خان احمد، حاکم متمرّد گیلان، فرمان داد درختان تنومند بسیاری بریده، راه بندان ایجاد کردند، کمینگاه بسیاری ساختند که در آن تفنگ چپان به انتظار نشستند. نیروهای شاه، هرچند تلفات زیادی داد، اما مقاومت را درهم شکست. مردان او ابتدا به شهر نوهوم رسیدند. ده هزار کس از ساکنان آن را از دم تیغ گذراندند. زن حاکم را زنده سوختند. خان احمد همراه درباریان شهر، لاهیجان را ترک گفت ولی شهر و استحکامات آن را به کلی ویران ساخت، با خزانه و ملازمانش در ساحل دریا به کشتی نشست و به گرجستان رفت و از آنجا به سواحل دریای سیاه رسید.

کشتار شاه عباس در لاهیجان، لشت نشا، تالش و نقاط دیگر گیلان از حدّ گذشت و این کشت و کشتارها هم فقط به خاطر مقاومت مردم گیلان بود.<sup>۱</sup>

### قتل صفی میرزا در رشت

جمعی از سران قزلباش، بر ضدّ شاه، همدستان شدند. در پایان همان سال، هنگامی که شاه عباس، به گیلان رفته بود تا از آنجا به مازندران برود، این گروه پنهانی نوشته‌ای به اتاق صفی میرزا انداختند که اگر برای قبول پادشاهی ایران بجای پدر آماده باشد، وسایل این کار را فراهم خواهند ساخت.

صفی میرزا که این پیشنهاد، او را به کشتن پدر و تصرف تاج ایران برمی‌انگیخت، چنان بیمناک شد که بی‌درنگ، آن نوشته را نزد شاه برد و در کمال درستی بدو سپرد. شاه نیز به ظاهر پسر را نوازش کرد و از محبت او نسبت به خویشتن اظهار خرسندی نمود ولی در باطن چنان بیمناک شد که از آن پس همه شب دو سه بار خوابگاه خود را تغییر می‌داد.

در همان ایام که شاه در گیلان بود، باز یکی از ملازمان صفی میرزا که شغل جلوداری داشت، به شاه خبر داد که پسرش روزی در رشت با جمعی از سرداران به شرابخواری نشست، در حال مستی گفته است: «وقت آن رسیده که رایات اقبال در عرصه‌ی کون و مکان برافرازیم». و در همان روز ملامظفر گنابادی از منجمان به شاه گفت که خطری متوجه اوست، مراقب جان خود

باشد. شاه عباس به احکام نجومی اعتقاد کامل داشت و معتقد شد که پسرش قطعاً قصد جان او را دارد و واجب شمرد در این باره با سه تن از ندیمان مخصوص خود، اسفندیاریک معروف به امین خواجه، و محمدرضا مشهور به صاره خواجه و مهتر حاجی مشورت نماید.

اسفندیار بیک گفت که شاهزاده را مثل برادران شاه، کور باید کرد. صاره خواجه گفت او را به یکی از قلعه‌های دوردست باید فرستاد. ولی مهتر، کشتن شاهزاده را به صلاح نزدیک‌تر دانست. شاه رأی او را پسندید و به «فرچقام خان» سپهسالار کل ایران، فرمان داد که پسر را بکشد. این مرد پاک طینت، شمشیر از کمر گشود و پیش شاه گذاشت و به پای وی افتاد و گفت: این غلام چندی رهین مراحم شاه است که اگر هزار جان داشته باشد، در راه او فدا می‌کند ولی هرگز دست به خون خاندان شاهی نمی‌آلاید، خاصه که پای جای نشین اعلیحضرت در میان است. این را یقین می‌داند که قبله‌ی عالم روزی از این کار پشیمان خواهد شد.

شاه نیز عذر وی را پذیرفت و بجای او یکی از غلامان چرکس خود به نام «اوزون بهبود» را که مردی درشت استخوان و قوی هیکل و مهیب بود به کشتن پسر مأمور کرد. این مرد بی‌درنگ به انجام مأموریت پرداخت. در روز دوشنبه محرم ۱۰۲۴ هـ.ق در یکی از کوچه‌های رشت با صفی میرزا روبرو شد ولیعهد که از گرما به بیرون آمده بود، سوار قاطری به خانه می‌رفت. بهبود بیک سر راه بر او گرفت و گفت: صفی میرزا! پیاده شو، شاه خواسته که تو بمیری! شاهزاده‌ی تیره روز، از ترس به لرزه افتاد و چشم به آسمان برداشت که پروردگارا من چه کرده‌ام که باید کشته شوم؟ هنوز کلماتش به آخر نرسیده بود که بهبود بیک با دو ضربت خنجر کارش را تمام کرد.

شاهزاده‌ی بی‌جان بر زمین غلطید. جسدش را به سوی مردابی نزدیک آنجا کشیدند و چهار ساعت تمام میان آب و گل افتاده بود. سرانجام شیخ بهاء‌الدین عاملی از شاه اجازه یافت که نعش شاهزاده را از زمین بردارد و میرزا رضی صدر به تغسیل پرداخت و پس از تکفین، نعش را به آرامگاه نیاکانش در اردبیل فرستادند.<sup>۱</sup>

پس از قتل صفی میرزا، مادر صفی میرزا که زنی چرکسی بود، چندان بی‌تاب شد که بی‌ترس دیوانه‌وار به اتاق شاه دوید و بجای سرزنش، مشت‌های سخت بر سر و روی او کوفت. ولی شاه، برخلاف عادت، آرام نشست. بجای آن که خشمگین گردد و میرغضب بخواهد، اشک ریزان گفت: می‌خواستی چه کنم؟ به من گفتند، می‌خواهد مرا بکشد و بجای من بنشیند. دیگر کار از کار گذشته است.

زن بزرگ صفی میرزا، دختر شاه اسماعیل دوم و مادر سلیمان میرزا نیز نزدیک وی بود. با گریبان دریده و صورتی که از زخم دست، خون چکان بود، زاری کنان نزد شاه رفت و او را دشنام‌های سخت داد.

شاه عباس، پس از کشتن صفی میرزا پشیمان شد. برای آن که نام پسر را جاوید سازد، دستور داد محلی که شاهزاده در آنجا کشته شده بود، محصور سازند و در آنجا بقعه‌ای ساختند و شهیدیه نام نهادند.

۱- گوشه‌هایی از تاریخ گیلان، بهاء‌الدین املشی، ص ۱۳۶.